

پیروز مجتهدزاده\*

### مقدمه

بیش از پنج سال به سال ۲۰۰۰ نمانده است. اینکه مسئله کنونی خلیج فارس در سال ۲۰۰۰ همچنان و به گونه جاری باشد، بعید به نظر می‌رسد. اگر توجه کنیم که از تاریخ فروپاشی جهان متوازن دوقطبی (۱۹۹۱) تا کنون، دگرگونی در دنیای ژئوپولیتیک چه شتابی بخود گرفته است، کما اینکه چه مسائلی در آینده بر محیط سیاسی — استراتژیک منطقه خلیج فارس حاکم خواهد بود، دشوار می‌نماید. آثار و علائمی که نظام دگرگون شونده جهانی از ژئوپولیتیک سال ۲۰۰۰ نشان می‌دهد، سخت نگران کننده است.

هنوز فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به سرانجام نرسیده بود که سفیر ایالات متحده آمریکا طی نامه‌ای به ماجراجویان بغداد آنها را به حمله و اشغال کویت تشویق کرد. همین که این حمله و اشغال صورت گرفت، نیروهای آمریکا و متحدانش به خلیج فارس سرازیر شدند. نتیجه کار چنین بود: دو کشور کویت و عراق با خاک یکسان شدند؛ یکی از نیرومندترین ارتشهای جهان در هم شکست؛ ثروت نقدی منطقه نابود گردید؛ ثروتمندان سنتی منطقه به جمع بدهکاران جهان پیوستند؛ آرزهای سرزمینی که تا آن تاریخ پنهان نگاه داشته می‌شد، خودنمایی کرد، چنانکه امارات عربی متحده با برپا کردن جنگالی بزرگ مالکیت سه جزیره ایرانی دهانه خلیج فارس را مطرح ساخت. از همه مهم تر اینکه نیروهای آمریکایی برای نخستین بار در منطقه مستقر شدند تا از منافع مشروع یا نامشروع فرمانبرداران خود حمایت کنند. این محیط — که جامعه بین المللی پدید آورد — «نظام نو جهانی» نام گرفت.

\* دکتر پیروز مجتهدزاده عضو ارشد پژوهشی در مرکز مطالعات ژئوپولیتیک دانشگاه لندن است.

از آن تاریخ تاکنون، جنایات صربها در بوسنی بی هیچ مانعی ادامه یافته و این به اصطلاح «جامعه بین المللی» که چیزی جز واشنگتن و فرمانبردارانش نیست با برخورد منفی و غیر فعال در عمل این جنایات را تشویق کرده است. صربها و کرواتها برنامه پاکسازی نژادی و مذهبی بوسنی را با خیال آسوده پیش بردند. در حالی که بی اعتنائی نسبت به این مسئله سخت مورد انتقاد بود، ناگهان «جامعه بین المللی» در کشور بی حکومت سومالی حضور یافت و با بمباران مداوم موگادیشو شگفتی های تازه ای برانگیخت. همین که توجه کامل جهان متوجه سومالی شد، خبر رسید که سازمان ملل متحد در بوسنی شکست خورده و هیچ راهی باقی نمانده است جز تقسیم بوسنی بین صربها و کرواتها، به اضافه منطقه کوچکی برای مسلمانان در اطراف ساریوو که برای همیشه میان صربستان و کرواسی محاصره خواهد ماند. پاسخ به این سؤال که آیا همه این رویدادها تصادفی بوده یا ناشی از ضعف رهبری و نابسامانی سیاسی در آمریکا و اروپا و یا نتیجه یک برنامه ریزی دقیق و حساب شده برای ایجاد جهان ژئوپولیتیک کاملاً نو، به انتخاب خوانندگان است. اما سخن نگارنده این می باشد که دگرگونی نظام جهانی شتاب فراوانی گرفته و آثار شگفت انگیزی را از جهان ژئوپولیتیک ناشناخته ای به نمایش درآورده است.

اما اینکه در این جهان ژئوپولیتیک آینده مسائل سیاسی و امنیتی خلیج فارس در سال ۲۰۰۰ چه خواهد بود، تنها باید به حدس و گمان پرداخت. نگارنده در کتابی که نوشتن آن پیش از بحران کویت پایان گرفت و بتازگی منتشر شده، اهمیت جهانی خلیج فارس و موقعیت استراتژیک و روابط ژئوپولیتیک ایران را در این برخورد در حال افزایش دانسته است. اما امروز، پس از بحران کویت و ادامه حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، باید این نظر را پس بگیرد، بویژه با ملاحظه سرعت پیشرفت تلاشها برای دگرگون ساختن وابستگی جهان صنعتی به منابع انرژی خلیج فارس.

از یک سو، تبدیل اتومبیلهای بنزینی به اتومبیلهای الکتریکی تحقق یافته است. حداکثر سرعت این اتومبیلها ۱۶۰ کیلومتر در ساعت است که باید به ۲۰۰ کیلومتر در ساعت برسد. برنامه ریزان وعده داده اند اتومبیل الکتریکی تا ۱۵ سال دیگر به طور گسترده استفاده عموم قرار خواهد گرفت. این دگرگونی، مصرف انرژی فسیلی را بشدت کاهش خواهد داد، در حالی که مطالعه برای استخراج و صدور گسترده منابع نفت و گاز کشورهای جداشده از شوروی سابق، بویژه قزاقستان، وارد مرحله ای جدید شده است. می گویند ذخایر نفتی شناخته شده قزاقستان با میزان ذخایر نفتی عربستان سعودی برابری می کند. این امر

نشان می دهد که مصرف گسترده نفت قزاقستان تا چه اندازه نقش حساس کنونی خلیج فارس را در ژئوپولیتیک جهانی متزلزل خواهد ساخت. در چنین شرایطی، عدم تلاش برای حرکت از شرایط صدور نفت خام به مرحله تولید و صدور مواد نفتی صنعتی، زندگی اقتصادی صادرکنندگان عمده نفت خلیج فارس را در قرن بیست و یکم تهدید خواهد کرد.

باید توجه داشت که سقوط اهمیت جهانی خلیج فارس به سقوط اهمیت استراتژیک کشورهای کرانه خلیج فارس خواهد انجامید و کشورهایی که اهمیت استراتژیک خود را از دست دهند، به فراموشی سپرده خواهند شد. تا وقتی که شوروی زنده بود، افغانستان مورد توجه و حمایت چشمگیر جهان بود. همین که شوروی از هم پاشید، اهمیت استراتژیک افغانستان به صفر رسید و این کشور با همه مشکلاتش به فراموشی سپرده شد و آزمون تجزیه افغانستان خطری جدی است که موجودیت این کشور را تهدید می کند.

این گمان منطقی است که شاید ایران یکی از بهترین و مناسب ترین راههای ترانزیت برای صدور نفت قزاقستان و آسیای مرکزی به دریای آزاد باشد. اما آن عده که سخت سرگرم مطالعه برای یافتن بهترین و امن ترین راه صدور نفت منطقه هستند، دستور دارند که ایران را در آخر فهرست تقدمها قرار دهند. به عبارت دیگر، نظام اداری ایران تاکنون نتوانسته است انضباط و کارایی ضروری برای ایجاد اطمینان لازم را در این مورد از خود نشان دهد. البته، انتخاب راهی جز ایران برای صدور نفت قزاقستان برای ما گران تمام خواهد شد.

مجموعه این دگرگونی ها اشاره به پدید آمدن جهان ژئوپولیتیک کاملاً نوبی دارد. جهان ژئوپولیتیک ناشناخته ای که اگر خلیج فارس در آن اهمیت کنونی خود را از دست دهد، زندگی کشورهای صادرکننده نفت آن بس دشوار خواهد بود. در چنین جهانی یا باید پدیده ای نورا که در معادلات ژئوپولیتیک جدید به نام «جامعه بین المللی» مطرح شده است، شکست داد و نابود ساخت و یا باید با آن کنار آمد. در حال حاضر، بررسی موقعیت ایران در خلیج فارس، در چنان جهانی که هنوز ناشناخته است، نمی تواند از سامان فرض و گمان فراتر رود. در عین حال، هم اکنون مسائلی در مورد موقعیت امروز ایران در خلیج فارس وجود دارد که نمی تواند در شکل دادن موقعیت خلیج فارس در قرن بیست و یکم بی تأثیر باشد.

پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، دگرگونی چشمگیری را در تأکیده های امنیتی منطقه خلیج فارس سبب شده است. دگرگونی احساس خطر از تهدیدهای نظامی ناشی از رقابتهای شرق و غرب جهان سیاسی به احساس خطر ناشی از اختلافات فزاینده سرزمینی و مرزی در منطقه که تشویقها و حمایتهای یک جانبه از خارج منطقه را در بردارد، می تواند آتش

برخوردهای ناشی از این اختلافات را شعله ور سازد. دورنمای تبدیل اختلافات سرزمینی و مرزی به برخوردهای خطرناک منطقه ای، دست کم، دوبار در سالهای اخیر خودنمایی کرده است: جنگ هشت ساله ای که عراق به تشویق و پشتیبانی غرب و همسایگان عرب به ایران تحمیل نمود (۸۸-۱۹۸۰) و بحران کویت در سالهای ۹۱-۱۹۹۰.

برای بازشناخت تهدیدهای منطقه ای نخست باید خود را با جغرافیای سیاسی منطقه آشنا سازیم. باید بدانیم چه عواملی خلیج فارس را یک منطقه ژئوپولیتیک می سازد، باید مشخص کنیم که محتوای سیاسی امنیت این منطقه کدام است و باید بدانیم که منافع حقیقی کدام کشورها در تنگاتنگ این محتوای سیاسی قرار دارد. چنین بازشناختی ما را یاری می دهد تا راه از شرایط گیج کننده ای بیرون بریم که ادعای داشتن منافع حقیقی و مسئولیت در برابر امنیت از سوی کشورهای دور و نزدیک به وجود آورده است. ادعاهایی که به سهم خود می تواند نامنی را از سوی کشورهای دور و نزدیک به وجود آورد. ادعاهایی که به سهم خود می تواند نامنی را در منطقه دامن زند. چنین بازشناختی این حقیقت را آشکار می سازد که پیشنهاد مشارکت مصر و سوریه در مسائل خلیج فارس به بهانه ایجاد نظام امنیتی پیشنهادی و اشنگتن، اگر تحقق یابد، می تواند تهدیدی جدی را علیه امنیت منطقه مطرح سازد، در حالی که نادیده گرفتن موقعیت برتر ایران در منطقه نیز آرامش منطقه را تهدید خواهد کرد.

از سوی دیگر، نگاهی به جغرافیای سیاسی خلیج فارس مواردی چند از اختلافات مرزی را در منطقه نمایان می سازد که هر یک می تواند قدرت انفجاری برابر با بحران کویت (۹۱-۱۹۹۰) داشته باشد. مشکل مرزی ایران و عراق همچنان حل نشده مانده است. عربستان سعودی ادعای مالکیت بر جزایر کویتی فارو و ام المرادم را دارد و مناطق مرزی قطر را مورد حمله قرار داده است. قطر و بحرین نیز اختلافات سرزمینی خود را در مورد جزایر حواری به دادگاه بین المللی کشانده اند. در این مورد، هر داورپی که سبب رضایت هر دو نباشد، خطرناک خواهد بود. توافق سرزمینی و مرزی عربستان سعودی و ابوظبی در ۱۹۷۴ همچنان مبهم و غیر قابل اعتماد باقی مانده است. امارات متحده عربی نیز ادعای مالکیت بر جزایر ایرانی تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی را مطرح ساخته است. در حالی که سلطان نشین عمان تقریباً همه اختلافات سرزمینی و مرزی خود را با همسایگانش حل و فصل کرده است.

عامل دیگری که می تواند تنشهای منطقه ای را دامن زند، حضور نظامی قدرتهای بیگانه در خلیج فارس است. اگر چه این حضور برای جلوگیری از تجدید خطر عراق علیه کویت

و عربستان سعودی توجیه شده، اما در عمل سبب تشویق و تقویت اعتماد به نفس کاذب در کشورهای کوچکتر علیه کشورهای بزرگتر منطقه گردیده است. نمونه کامل این وضع ادعای امارات عربی متحده در مورد جزایر ایرانی تنب و ابوموسی در ۱۹۹۲ است. بررسی گسترده تر این مورد، بی تردید آشنایی بیشتر با طبیعت اختلافات پیچیده سرزمینی را در منطقه سبب خواهد شد و اینکه حمایت حقیقی یا تصویری خارجی نسبت به هر یک طرف ماجرا چه خطر بزرگی را علیه صلح و امنیت در منطقه در بر خواهد داشت.

در نگاهی به مسائل کنونی خلیج فارس، دست کم چهار موضوع در خصوص ایران شایسته بررسی است: نخست، تشخیص و تعیین حدود جغرافیایی سیاسی منطقه؛ دوم، مالکیت‌های ایران در خلیج فارس؛ سوم، واکنش متقابل ایران و عربستان سعودی در مورد دگرگونی‌های ژئوپولیتیک منطقه؛ چهارم، وضع نامشخص اختلافات ارضی و مرزی بین ایران و عراق که به اندازه کافی مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و در اینجا از تکرار آن خودداری می‌شود. سه موضوع دیگر مورد بحث اصلی این مقاله است که هر یک به طور مجزا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### جغرافیای سیاسی خلیج فارس

همان گونه که «الکسیس دو تکویل» فرانسوی در انتهای قرن نوزدهم فرا رسیدن جهان ژئوپولیتیک دو قطبی و تقسیم سیاسی جهان میان روسیه و آمریکا را در قرن بیستم پیش بینی کرده بود، شماری از برجستگان جهانی اندیش نیمه دوم قرن بیستم از دهه ۵۰ فرا رسیدن جهان ژئوپولیتیک چند قطبی و پیدایش اردوگاه‌های چندگانه اقتصادی را در انتهای قرن بیستم و سرآغاز قرن بیست و یکم پیش بینی کردند. پیش‌تازان این اندیشه عبارت بودند از: ژان گاتمن فرانسوی که نگارنده افتخار شاگردیش را در مدرسه جغرافیای دانشگاه آکسفورد در دوره دکتری نخستین داشت، ریچارد هارتشورن انگلیسی، استیفن جونز، سوئل کوهن آمریکایی. اما، پیش از آنکه نظریه این دانشمندان را به اختصار بررسی کنیم، ضروری است با مفهوم «منطقه» به گونه ای تصادفی برخورد نکنیم. تعریف‌های ژئوپولیتیک مشخصی برای این اصطلاح وجود دارد که نمایانگر بخش‌های ویژه ای از جهان به عنوان «منطقه» است. این تعریفها معمولاً در خصوص نظام سلسله مراتبی قدرت در جهان کارایی پیدا می‌کند. میان برجستگان دانش ژئوپولیتیک روزگار ما، سوئل کوهن توانسته است بهترین شکل را از نظام سلسله مراتبی در جهان ارائه کند. او از نظریه «قلب سرزمین — حاشیه سرزمین» (Heartland)

and Rimland)، (از مکیندر Mackinder) دوری هسته، نگاه به محیط سیاسی جهان را در راستایی آغاز می کند که پیش از آن ژان گاتمن در نظریه سیر کولاسیون و ایکونوگرافی (Circulation and Iconography)<sup>۱</sup> و ریچارد هارتشون در نظریه نیروی کشش به مرکز و گریز از مرکز (Centrifugal & Centripetal Forces)<sup>۲</sup> و استیفن جونز در نظریه محیط یکپارچه (A Unified Field Theory)<sup>۳</sup> زمینه سازی کرده بودند.

با بهره گیری از این زمینه ها، کوهن تصویر جهان سیاسی را به شکل مناطق ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیک نگاشته است. این تصویر همان زمینه ای است که گفتگوی ما در این نوشتار بر آن استوار است. کوهن، در نوشته های خود زیر عنوان جغرافیا و سیاست در جهان از هم گسیخته که در ۱۹۷۳ منتشر شد،<sup>۴</sup> کوشید تا نارسایی های اندیشه «جهان یکپارچه سیاسی» را بر ملا سازد، نارسایی هایی که به گفته او در گذشته صاحب نظران ژئوپلیتیک را گمراه می کرد. او باور دارد که محیط از نظر استراتژیک، یکپارچه نیست، بلکه دنیایی اساساً از هم گسیخته و تقسیم شده به چند منطقه جدا از هم است. در برخورد با این نظریه، کوهن از مفهوم جغرافیایی مرسوم «منطقه» یاری می جوید. او بدین ترتیب، سلسله مراتبی متشکل از دو نوع دسته بندی را در نظر می گیرد که هر یک، در قیاس گستره شمول، یا جهانی و یا منطقه ای است. این نوع دسته بندی عبارت است از: منطقه ژئواستراتژیک که نماینده نوع ویژه ای از کنشها و واکنشها در بخشی بزرگ از جهان است و منطقه ژئوپلیتیک که به بخشهای جغرافیایی کوچکتر در داخل مناطق ژئواستراتژیک اطلاق می شود. این بخشهای کوچکتر معمولاً از تجانس یا هماهنگی های بیشتری در یک یا همه زمینه های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی برخوردار هستند.

کوهن، در نوشته های ۱۹۸۲ خود، دو دگرگونی را نشان می دهد: نخست اینکه او آفریقای جنوب صحرا را یک «منطقه درهم» می نامد؛ دوم اینکه بر پیدایش قدرتهای درجه دوم در نظام سلسله مراتبی جهان پافشاری بیشتری می کند. کوهن در الگوی تجدید نظر شده خود، ژاپن و چین و جامعه اروپا را قدرتهای جهانی جدید نام می نهد که در صف آمریکا یا شوروی قرار می گیرند. او دیگر قدرتهای پدیدار شونده در نظام سلسله مراتبی را قدرتهای درجه دومی خوانده است که بتدریج در منطقه خود برتری می یابند (مانند هندوستان، برزیل، ایران و ۲۴ کشور دیگر که امکان گسترش نفوذ در ماورای مرزهای خود را دارند).

نقشه کلی که کوهن از جهان ژئوپلیتیک ترسیم می کند، دنیایی چند قدرتی را می نمایاند با مناطق زیادی که نفوذ قدرتهای گوناگون در آن تداخل یافته است. همین نوع تقسیم

و تداخل، جهان ژئوپلیتیک کوهن را بمراتب دینامیک تر از دنیای ژئوپلیتیک کهنه دو قدرتی می سازد. اگرچه امروز دنیای ژئوپلیتیک روزگاری که کوهن نقشه تازه اش را ترسیم می کند تغییر نموده، اما پویایی الگویی که وی از سازمان سیاسی جهان ارائه داده دچار دگرگونی بنیادی نشده است.

### تطبیق نظریه ها با واقعیتها در خاورمیانه و خلیج فارس

به رغم اینکه دید کوهن یک دید آمریکایی نسبت به جهان ژئوپلیتیک است، نظام سلسله مراتبی چند قدرتی که او در سازمان سیاسی جهان ترسیم می کند، الگویی سودمند می باشد که بر اساس آن پژوهشهای تازه ای می تواند درباره ساختار محیط سیاسی جهان صورت پذیرد. کوهن در الگوی اصلی خود (۱۹۷۶) ایران، ترکیه، مصر و اسرائیل را «قدرتهای درجه دوم جهانی» در خاورمیانه معرفی می کند. در همان حال، خاورمیانه بخشی از جهان را شامل می شود که سرشار از تضادهای گوناگون و تقریباً خالی از هرگونه هماهنگی یا تجانس در پدیده های ترکیب کننده یک محیط سیاسی واحد «منطقه» است. این بخش، از نظر استراتژیک و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی هماهنگی ندارد.<sup>۵</sup> از چهار قدرت یادشده ترکیه، مصر و اسرائیل کشورهای مدیترانه ای هستند و هر یک در منطقه دلبستگی سیاسی — استراتژیک خاصی دارند. به عنوان مثال، دلبستگی ژئوپلیتیک ترکیه، قبرس و روابط با یونان است. به رغم توجهی که ترکیه در سالهای اخیر به آسیای مرکزی نشان داده، دلبستگی عمده دیگر آن کشور پیوستن به جامعه اروپا و کاراساختن روابط فرهنگی و تاریخی با مناطق مسلمان نشین اروپای شرقی (آلبانی و یوگسلاوی پیشین) است. طبیعی ترین دلبستگی ژئوپلیتیک مصر نیز به گسترش و ادامه نفوذ در شمال آفریقا، کشورهای عربی و کشورهای نیل علیا (سودان و اتیوپی) و ذخایر نفتی لیبی منحصر است. در حالی که مهم ترین توجه اسرائیل به کشورهای عربی همسایه، بویژه سوریه و لبنان و اردن و فلسطین، و حفظ موقعیت خود به عنوان ادامه «غرب» در شرق است.

تنها قدرت باقی مانده از این چهار قدرت یعنی ایران، هیچ گونه هماهنگی در برداشتهای ژئوپلیتیک و تقدمهای استراتژیک به سه قدرت یادشده ندارد. منطقه ای که از دیرباز والاترین اهمیت را در دید ژئوپلیتیک ایران داشته و دارد، منطقه خلیج فارس و ادامه ژئوپلیتیک آن به سوی شرق (پاکستان و افغانستان) است. دگرگونی های جدید در اروپای شرقی و تحولاتی که در شوروی سابق پدید آمده و همچنان می آید، منطقه مهم دیگری را در

معادلات ژئوپلیتیک ایران مطرح می‌سازد. در حالی که جهانی اندیشی سیاسی — اسلامی که جنبشهای اسلامی متأثر از ایران مطرح ساخته اند، بعد ژئوپلیتیک دیگری را پیش کشیده است.

هیچ یک از مناطق ژئوپلیتیک یادشده ایران با مناطق ژئوپلیتیک ترکیه و مصر و اسرائیل تداخل مستقیم ندارد. در حقیقت، مهم ترین منطقه ژئوپلیتیک ایران، یعنی خلیج فارس، نه تنها یک منطقه ژئوپلیتیک جداگانه و متمایز از دیگر مناطق است، بلکه هیچ گونه هماهنگی و تجانس (استراتژیک، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) با آنچه خاورمیانه خوانده می‌شود، ندارد.

اصطلاح «خاورمیانه» یا «خاور نزدیک» و یا «خاورمیانه نزدیک» در چند دهه اخیر به گونه ای نامنظم به کار گرفته شده و حدود جغرافیایی مورد شمول آن هرگز وضع مشخص و یکنواختی پیدا نکرده است. گاه این اصطلاح شامل همه سرزمینهای واقع در بخشی از جهان می‌شود که از شمال آفریقا تا حدود هندوستان ادامه می‌یابد. این بخش گسترده از جهان که آشکارا هیچ گونه هماهنگی و تجانس در پدیده های محیطی آن دیده نمی‌شود، نمی‌تواند به عنوان یک منطقه ژئوپلیتیک یکپارچه مورد بحث و بررسی قرار گیرد. آن بخش از جهان که «خاورمیانه» نام گرفته، در حقیقت مجموعه ای است از چند منطقه ژئوپلیتیک جداگانه و متمایز همانند خلیج فارس، شامات، مغرب — شمال آفریقا و غیره که هر یک به دلیل هماهنگی های موجود در پدیده های محیطی خود، یک منطقه مشخص و مستقل از دیگر مناطق در برخورد با چنین ناهماهنگی گسترده است که کوهن خاورمیانه را یک «منطقه درهم می‌خواند که تنوع چشمگیر محیطی آن ناهماهنگی زیادی را در ویژگی های ضروری برای تشخیص یک منطقه ژئوپلیتیک سبب می‌شود.

در اینجا پرسش مهم این است که آیا ضرورت دارد چنین بخش پهناور و ناهماهنگی را یک «منطقه» شناخت؟ در پاسخ، حتی کوهن دچار تردید می‌شود. او می‌گوید که مناطق ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک از قبل تعیین شده و غیر قابل تغییرند. کوهن یادآور می‌شود که قدرتهای درجه دوم، همزمان با پیدایش، مناطق ژئوپلیتیک خود را آن گونه که مصلحت می‌بینند، تعیین می‌کنند.

بدین ترتیب، خاورمیانه به عنوان یک منطقه ژئوپلیتیک جداگانه و یکپارچه وجود خارجی ندارد. اصطلاح خاورمیانه، اصطلاح عامی است که به عنوان ابزاری سودمند برای اشاره به محیط سیاسی که از طریق روابط اعراب و اسرائیل به وجود می‌آید، به کار گرفته



می شود و چنین استفاده ای از این اصطلاح زیانی ندارد.

### منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس

در میان مناطقی که در بخش خاورمیانه به عنوان مناطق ژئوپلیتیک جداگانه و متمایز از دیگر مناطق وجود دارد، خلیج فارس الگوی منحصر به فردی از یک «منطقه ژئوپلیتیک» را ارائه می دهد. این منطقه ملت‌هایی را شامل است که از نظر فرهنگی تفاوت‌هایی دارند، ولی از نظر علایق سیاسی، استراتژیک و اقتصادی هماهنگی و تجانس زیادی را نشان می دهند. این منطقه شامل ایران، عراق، عربستان سعودی، عمان، کویت، امارات عربی متحده، قطر و بحرین است. گذشته از این کشورها که در خلیج فارس هم کرانه اند، پاکستان نیز به دلیل نزدیکی جغرافیایی و به خاطر مبادله گسترده بازرگانی و نیروی انسانی، دلبستگی ژرفی در این منطقه دارد و می تواند در مطالعه منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس مورد توجه قرار گیرد.

از دید تاریخی، گواهی که نشان از سکونت عمده اعراب در کرانه های جنوبی خلیج فارس در دوران پیش از میلاد مسیح باشد، در دست نیست. سراسر این منطقه، جناح جنوبی امپراتوری پارس به شمار می آمد. هنوز هم مردم ایرانی تبار در بخش‌هایی از کرانه های جنوبی، بویژه در شمال مسندم و در مناطق بحرین و احسا، ساکن اند. مهاجرت اعراب به این کرانه ها اندکی پیش از ظهور اسلام آغاز شد. از هنگامی که آیین جدید اسلام بر دین‌های گوناگون منطقه پیروز شد، روند پیدایش جامعه ای ویژه خلیج فارس در کرانه های شمالی و جنوبی آغاز گردید. افزایش مبادلات بازرگانی میان دو کرانه شرایطی را به وجود آورد که جریان آمیختگی فرهنگی و زبانی سبب نیرو گرفتن و متمایز شدن جامعه خلیج فارس گردد. بعلاوه، موقعیت جغرافیایی، خلیج فارس را به قلب جهان کهن نشانده به جایی که راه‌های عمده بازرگانی می بایست از آن عبور کند. همین عامل اهمیت زیادی را از دیر باز متوجه این منطقه ساخت.

عامل دیگری که خصوصیت هماهنگ و متمایز سیاسی این منطقه ژئوپلیتیک را از اواخر قرن پانزدهم میلادی نیرو بخشید، اهمیت استراتژیک آن برای قدرتهای رقیب بود، پرتغالی ها، هلندی ها، فرانسوی ها و روسها هر یک چیرگی بر این منطقه را برای سیاستهای استعماری خود در مشرق زمین ضروری یافتند. با شکست فرانسوی ها در جنگهای ناپلئون، انگلیسی ها، روسها، عثمانی ها و ایرانیان، هم زمان یا یکی پس از دیگری، رقیبان اصلی منطقه شدند. محیط سیاسی که هر یک از این قدرتها، بویژه انگلستان (نزدیک به ۱۵۰ سال)

در منطقه ایجاد کرد، همراه با زندگی اقتصادی که منحصر به صید و تجارت مروارید بود و بعدها جای خود را به زندگی اقتصادی متکی بر تولید و بازرگانی نفت داد، همه به محیط (جدا از محیط های اطراف) خصوصیتی ویژه و متمایز از دیگر مناطق بخشید. محیطی که با اطمینان می توان «منطقه ژئوپلیتیک خلیج فارس» نامید.

این منطقه ویژه هیچ مناسبتی با مصر و ترکیه و اسرائیل ندارد. مهم ترین ارتباطش با مناطق عمده صنعتی (مصرف کنندگان عمده نفت) است و والاترین توجهش به تأمین امنیت برای بازرگانی نفت که مایه حیاتی منطقه است، منحصر می شود. بنابراین، قدرتهای فرامنطقه ای که نه در بافت محیط ژئوپلیتیک این منطقه می گنجند و نه طرفهای عمده بازرگانی نفت و گاز منطقه هستند، نمی توانند در سرنوشت سیاسی این منطقه ژئوپلیتیک شریک باشند.

## نظام امنیتی در خلیج فارس

امنیت در خلیج فارس پیوسته مهم ترین موضوع مورد توجه تولیدکنندگان نفت جهان بوده و هست. پیشنهاد ایجاد یک اتحادیه منطقه ای برای حفظ امنیت نظریه جدیدی نیست. در حقیقت، این ایران بود که نخستین بار به دنبال خروج بریتانیا از منطقه، ایجاد یک نظام امنیتی را برای منطقه خواستار شد. الگویی که ایران برای این منظور مطرح کرد، این بود که اگر هر یک از کشورهای کرانه ای خلیج فارس از نظام امنیتی منطقه کنار گذاشته شود، آن نظام نه تنها کامل نخواهد بود، بلکه عاملی برای تحریک علیه کشور یا کشورهای کنار گذاشته شده و ناامنی در منطقه خواهد شد. ایران، در آن هنگام، اخطار کرد که چنان نظام ناقصی را در منطقه تحمل نخواهد کرد. حتی شورای همکاری خلیج فارس که در سال ۱۹۸۱، به پشتیبانی آمریکا تشکیل شد، ادعایی را در زمینه مسئولیت برای حفظ امنیت منطقه مطرح نساخت و خواسته های خود را به همکاری میان کشورهای عضو محدود کرد. عدم استقبال اعراب از پیشنهاد ایران سبب شد تا ما به تنهایی عهده دار وظیفه حفظ امنیت در خلیج فارس شویم تا منافع حیاتی خود را در منطقه پاسداری کنیم. انجام این وظیفه پر هزینه که در همان حال، منافع حیاتی اعراب، و یاران آنها را در مغرب زمین حفظ می کرد، خود موجبی شد تا آنها لقب «ژاژواره» (ژاندارم خلیج فارس) را به ایران نسبت دهند.

با بروز و ادامه بحران کویت در ۹۱-۱۹۹۰، نظریه تشکیل یک نظام امنیتی برای خلیج فارس در واشنگتن مطرح شد. رهبران آمریکا به هنگام طرح این نظریه، عامل بروز

ناامنی در منطقه را روشن نساختند. اما با تشویق مصر و سوریه برای پیوستن به یک نظام امنیتی با شرکت همه کشورهای شورای همکاری خلیج فارس (و بدون حضور ایران و عراق)، عامل بروز ناامنی را به گونه ای ضمنی معرفی کردند. البته، شناختن ایران و عراق به عنوان عامل ناامنی در خلیج فارس، گمانی بس نادرست است. عراق تنها در صورت بازگشت به نیروی رزمی پیش از بحران کویت می تواند ادعاهای کهنه شده ارضی خود را علیه همسایگان دنبال کند و این احتمال، دست کم، برای آینده قابل پیش بینی وجود ندارد، مگر آنکه همان اعراب و یارانشان در مغرب زمین بار دیگر امکانات مالی و تسلیحاتی ضروری را در اختیارش قرار دهند. ایران، دست کم، از تاریخ حل و فصل مسائل بحرین و جزایر سه گانه در دهانه تنگه هرمز در ۱۹۷۰ و ۱۹۷۱، هیچ گونه ادعای ارضی علیه همسایگان خود در منطقه نداشته و ندارد. فراخوان انقلابی سالهای نخستین انقلاب اسلامی ایران برای یکپارچگی اسلامی نیز دربرگیرنده ضمنی ادعاهای ارضی و تهدیدهای رزمی علیه هیچ همسایه ای نبوده است. فراتر اینکه زندگی اقتصادی ایران به امنیت در خلیج فارس وابسته تر از آن است که بخواهد ناامنی را در آن دامن زند.

بدین ترتیب، ابتکار آمریکایی نظام امنیتی برای خلیج فارس با شرکت سوریه و مصر و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، ناشی از ضرورتی نیست که زائیده نیاز استراتژیک روز در منطقه باشد. این مسئله بیشتر مربوط به روابط اعراب و اسرائیل می شود. با ایجاد ارتباط میان نظریه این نظام امنیتی و حل اختلافات اعراب و اسرائیل در یک طرح کلی برای «خاورمیانه»، واشنگتن این حقیقت را آشکارا نشان داده است. به عبارت دیگر، واشنگتن با پیشنهاد اینکه مصر و سوریه نیروهای خود را به هزینه عربستان سعودی و امارات عربی متحده در منطقه نگاه دارند و با اشاره به اینکه مصر و سوریه در ثروتهای نفتی منطقه می توانند شریک شوند، در حقیقت خواسته است مصر و سوریه را وسوسه کند تا به همکاری در راه یافتن راه حلی (باری به هر جهت) برای اختلافات اعراب و اسرائیل تن دهند. در غیر این صورت، حتی واشنگتن باور ندارد که مصر و سوریه و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس یارای جلوگیری از بروز خطر دیگری علیه موجودیت کویت، برای مثال، از سوی یک عراق نیرومند احتمالی آینده را داشته باشند. به همین دلیل نیز آمریکا، گذشته از استقرار نیروی نظامی رزمی در خاک عربستان سعودی، یک قرارداد دفاعی با کویت امضا کرد (ژوئیه ۱۹۹۱). اکنون نیز با عقد قرارداد مشابهی با بحرین می کوشد خود را ساساً مسؤلیتها را برعهده گیرد. در واقع، مصر و سوریه قدرتهای بیگانه در منطقه بوده و بی بهره از منافع حقیقی

سیاسی و اقتصادی در خلیج فارس هستند. آنها هیچ یک مصرف کننده عمده نفت و گاز صادراتی خلیج فارس نیستند. مهم ترین هدف امنیتی در این منطقه ادامه جریان نفت و گاز است که نبود چنین امنیتی در خلیج فارس هیچ گونه تهدید مستقیمی را متوجه مصر و سوریه نمی سازد.

از سوی دیگر، توجه به این نکته اهمیت دارد که خلیج فارس یک منطقه کاملاً عربی نیست که مصر بتواند با تمرکز دادن دعاوی خود بر روابط نامطمئن بین اعراب تازه اش را در این منطقه توجیه کند. ایران بر بیشترین بخش دریای پارس حاکمیت دارد. نه تنها کرانه های ایرانی سراسر شمال، شمال غربی و شمال شرقی منطقه از دهانه فاو گرفته تا کرانه های شمال غربی اقیانوس هند را شامل است و نه تنها ایران حساس ترین نقاط استراتژیک در خلیج فارس و تنها راه ورود و خروج آن را در اختیار خود دارد و نه تنها بزرگترین و متنفذترین کشور منطقه است بلکه با بزرگترین جمعیت منطقه، (بیشتر از مجموع جمعیت همه کشورهای عربی آسیا) و بزرگترین استعدادهای بالقوه اقتصادی، سیاسی و استراتژیک را داراست و نه تنها فارسی زبانان اکثریت قاطع را در این منطقه دارند و مذهب شیعه، بزرگترین مذهب اسلام در منطقه خلیج فارس است، بلکه زندگی اقتصادی ایران به خلیج فارس و امنیت در آن بستگی دارد. اگر خلیج فارس برای مصر منطقه ای است برای بازی های سیاسی خطر آفرین علیه امنیت و آرامش منطقه، برای ایران سرمایه زندگی بوده و اهمیتی حیاتی دارد.

در حالی که عربستان سعودی و عراق (دو کشور برتر منطقه پس از ایران) بخش درخور توجهی از نفت صادراتی خود را از راه لوله به کرانه هایی جز کرانه های خلیج فارس منتقل کرده و بخش بزرگی از واردات خود را از کرانه هایی جز کرانه های خلیج فارس دریافت می کنند، ایران برای صدور همه نفت صادراتی و دیگر اقلام نفتی و غیر نفتی و ورود بزرگترین بخش از واردات خود به خلیج فارس وابستگی حیاتی دارد. هنگامی که این واقعیت های بی چون و چرای جغرافیایی در نظر گرفته شوند، تردیدی نمی ماند که امنیت خلیج فارس، در وهله نخست یک مسئله ایرانی است.

بر خلاف این ادعای مصر که «امنیت خلیج فارس یک مسئله پان عربی است»، و به رغم تلاش قاهره برای موجه نشان دادن درگیری نظامی خود در این منطقه که از سوی آمریکا پیشنهاد شده، کار ایجاد «امنیت عربی برای خلیج عربی» پیشرفتی در خور توجه نداشته است. مهم ترین مانع بر سر راه این پیشرفت، نبودن هماهنگی سیاسی و اقتصادی بین کشورهای عربی است.

با توجه به عوامل جغرافیایی، اقتصادی و استراتژیک که میان همه کشورهای خلیج فارس مشترک است، بهترین تشکیلات برای امنیت منطقه نظامی است که همه کشورهای کرانه ای این دریا را در برگیرد و بدون حضور کشورهای غیر کرانه ای تشکیل شود. وضع عراق، در این برخورد، باید هنگامی روشن شود که آن کشور همه مواد قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل را، در خصوص دو جنگش با ایران و کویت به گونه ای رضایت بخش اجرا کرده باشد. یک عامل بزرگ در این رهگذر، شناخت منافع مصرف کنندگان عمده نفت در این منطقه است. این منافع نمی تواند جز تضمین ادامه صلح آمیز صدور نفت و گاز منطقه باشد و رابطه میان خریداران و فروشندگان آن نیز نمی تواند جز از راه مقتضیات بازارهای بین المللی انرژی به نظم درآید.

### وضع مالکیت‌های ایران در خلیج فارس

خلیج فارس با گستره ای برابر ۹۰ هزار مایل مربع و با شکل جغرافیایی ویژه اش که همانند یک مستطیل خمیده است، ژرفای اندکی دارد که بطور متوسط ۴۰ تا ۵۰ متر است. این ژرفای اندک سراسر دریای پارس را به گونه ای فلات قاره گسترده در می آورد. شکل جغرافیایی آن بیشتر کشورهای هم کرانه را در این دریا رو در روی خاک ایران قرار می دهد. ۸ کشور در این دریا هم کرانه اند که ۱۶ قطعه مرز دریایی میان آنها می تواند به وجود آید. از این ۱۶ منطقه، ۷ قطعه تعیین شده است.

مرز دریایی ایران و دوبی که در ۱۹۷۵ موجودیت یافت، به نزدیکی جزیره ابوموسی می رسد. این قطعه مرزی هنوز به دلیل وضع یاد شده رسمیت نیافته است؛

مرز دریایی ایران و عراق که در حقیقت ادامه مرز خشکی دو کشور در اروندرود می باشد، به دلیل بی تکلیفی موجود در مرزهای یاد شده همچنان نامشخص باقی مانده است؛ مرز دریایی ایران و کویت نیز به دلیل اختلافات سرزمینی میان کویت و عراق و بی تکلیف بودن مرزهای خشکی آن دو کشور، نقطه دقیق ادامه مرزهای خشکی آن دو در دریا مشخص نیست. اگر چه ایران و کویت از اوایل دهه ۷۰ در خصوص حدود دریایی دو کشور به توافقی اصولی دست یافته اند، اما تعیین دقیق این مرزها تا مشخص شدن رسمی مرزهای کویت و عراق امکان پذیر نیست.

## مرزهای تعیین شده بین ایران و دیگر کشورهای خلیج فارس

دولت ایران در ۱۵ ژوئیه ۱۹۳۴، گستره آبهای کرانه ای خود را در خلیج فارس و دریای عمان در ۶ مایل اعلام کرد. در ۱۹ مارس ۱۹۴۹ نیز ایران حقوق خود را در منطقه فلات قاره خلیج فارس و دریای عمان به آگاهی همگان رساند. کشورهای دیگر خلیج فارس نیز از آن پس، هر یک با صدور اعلامیه ای حقوق خود را در منطقه فلات قاره خلیج فارس ادعا کردند.

در ۱۸ مه ۱۹۵۵ ایران طی اعلامیه ای حقوق خود را در منابع کف دریای خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان اعلام کرد. طی اعلامیه دیگری در ۲۲ آوریل ۱۹۵۹، ایران محدوده آبهای کرانه ای خود را از ۶ مایل به ۱۲ مایل گسترش داد. در ۳۰ اکتبر ۱۹۷۳ نیز طی اعلامیه ای حقوق خود را در منطقه اقتصادی انحصاری در خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان تا ۵۰ مایل اعلام کرد. مجلس شورای اسلامی ایران، قانون مناطق دریایی جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس و دریای عمان مصوب ۷۲/۱/۳۱ را به تصویب رساند که کلیه حقوق ایران را در خلیج فارس، تنگه هرمز و دریای عمان در برداشت.<sup>۷</sup>

### ۱. مرزهای دریایی ایران و عربستان سعودی

نخستین قطعه از مرزهای دریایی در خلیج فارس در ۱۹۵۸ بین عربستان سعودی و بحرین تعیین شد. تعیین این مرز دریایی در آن تاریخ ناشی از یک نیاز جغرافیایی و یا فوریت اقتصادی نبود، بلکه بیشتر به دلیل مقابله با ادعای مالکیت ایران بر بحرین صورت گرفت. به همین دلیل، از آنجا که تعیین این مرز جنبه سیاسی داشت و بدون توجه به مطالعات ضروری بر اصول متداول بین المللی صورت گرفت، نمی تواند از جمله مرزهای جدید دریایی در منطقه بشمار آید، اگر چه در رسمیت آن تردیدی نیست. به این دلیل، مرزهای تعیین شده بین ایران و عربستان سعودی در ۱۹۶۸ را باید نخستین مرز دریایی واقعی دانست که در خلیج فارس تعیین شد.

کارشناسان حقوق دریاها این مرز را به عنوان نمونه ای از توافقه های جدید در جهان می شناسند. آن بخش از خلیج فارس که این قطعه از مرزهای دریایی در خط میانه آن تعیین شده است، ۱۳۸/۷ مایل دریایی پهنا دارد. با این حال، فاصله کرانه های دو کشور ایران و عربستان سعودی که در محاسبات مربوط به تعیین این مرز دریایی مورد بحث بود، به تفاوت میان ۹۵ تا ۱۳۵ مایل دریایی است و ژرف ترین نقطه آن از ۷۵ متر تجاوز نمی کند. مرزهای

تعیین شده بین ایران و عربستان سعودی نماینده یکی از پیچیده ترین انواع مرزهای دریایی می باشد که در جهان پدید آمده است. این پیچیدگی چهار بعد دارد: مهم ترین بعد این پیچیدگی که در کار تعیین این مرزها خودنمایی کرد، وجود شماری از جزیره ایرانی و عربی بود. موقعیت جغرافیایی سه جزیره خارک، فارسی و عربی نقش اصلی را در این پیچیدگی داشت.

دولت ایران مدعی شد که جزیره ایرانی خارک که در ۱۶ مایلی کرانه ایران و درآبهای کرانه ای ایران واقع شده است، از نظر مقررات حقوقی باید بخشی از کرانه های ایرانی به حساب آید و محاسبه حد میانه دو کرانه باید بر اساس فاصله کرانه های این جزیره و کرانه های عربستان سعودی صورت گیرد. از آنجا که عملی شدن این ادعا، خط منصف خلیج فارس را در آن بخش از دریا ۱۶ مایل به سوی کرانه های عربستان سعودی پس می راند، دولت عربستان سعودی پیشنهاد ایران را رد کرده و مدعی شد که خط منصف خلیج فارس باید بر اساس محاسبه فاصله دو کرانه واقعی و اصلی دو کشور، بدون توجه به موقعیت جزایر، تعیین شود.

از سوی دیگر، هر دو جزیره فارسی و عربی که خالی از سکنه، بدون آب و با وسعتی اندک تقریباً در وسط دریا، به نسبت فاصله میان کرانه های دو کشور، واقع شده و ۱۳ مایل از هم فاصله دارند، مورد ادعای هر دو کشور ایران و عربستان سعودی بودند. این ادعای متقابل در حالی که اعمال ۱۲ مایل قلمرو دریایی، مرزهای مربوط به هر یک از این دو جزیره را تا یک مایلی جزیره دیگر پیش می برد و بعد سومی به پیچیدگی های حقوقی مربوط به تعیین این مرزها می داد.

از ۱۹۶۰، دو دولت ایران و عربستان سعودی از وجود منابع بزرگ نفتی در میانه بخش دریایی بین دو کشور آگاهی یافتند و بی آنکه قلمرو دریایی دو کشور مشخص شده باشد، چند امتیاز برای اکتشاف و استخراج نفت در اختیار شرکت های اکتشافی گذاشتند که حدود این امتیازات به گونه ای پیچیده با هم تداخل پیدا کرد. این تداخل بعد چهارم اختلافات حقوقی و جغرافیایی دو کشور را پدید آورد.

با توجه به پیچیدگی های فوق، می توان تصور کرد که حل آن در شرایط شناخته شده در خلیج فارس عملی نبوده و یا، دست کم، سالها طول می کشید. حل این پیچیدگی ها نیاز به ممارست فراوان، حسن نیت زیاد و گذشت از سوی دو دولت داشت. این شرایط، به دلیل وضعیتی که در خلیج فارس پیش آمد، تحقق یافت. این وضعیت ناشی از اعلام دولت بریتانیا در

ژانویه ۱۹۶۸ مبنی بر خروج از خلیج فارس تا پایان ۱۹۷۱ و سپرده شدن سرنوشت امنیت خلیج فارس به کشورهای منطقه بود. ایران و عربستان سعودی که مهم ترین دولتهای خلیج فارس بوده و هستند، در آن هنگام چند وجه مشترک سیاسی با اهمیت داشتند: ۱. مناسبات ویژه هر دو دولت با آمریکا که خواهان همکاری آنها برای حفظ امنیت منطقه (پس از خروج انگلستان) بود؛ ۲. مقابله با گسترش نفوذ و امیال ژئوپلیتیک شوروی در خلیج فارس؛ ۳. مقابله با تهدیدهای استراتژیک بعث عراق در منطقه. این وضعیت دو دولت را واداشت تا مجرب ترین کارشناسان را برای حل این پیچیدگی ها، بر اساس حسن نیت متقابل، به کار گمارند.

از آغاز گفتگو، اصل خط منصف اساس محاسبه بود. اگر چه ایران و عربستان سعودی کنوانسیون بین المللی ۱۹۵۸ حقوق دریاها را امضا نکرده بودند، ولی مقررات گنجانده شده در این کنوانسیون را به اجرا گذاشتند. کار تعیین مرزها، با توجه به وضع جغرافیایی دو کرانه و موقعیت جزیره های یادشده، بناچار می بایستی در سه مرحله انجام گیرد. بخش نخست که از نقطه جنوب شرقی آغاز می شد، تا نزدیکی جزیره عربی مشکل چندانی نداشت. نقطه آغازین این خط مرزی همان است که نقطه پایانی مرز دریایی توافق شده ۱۹۵۸ بین عربستان سعودی و بحرین تعیین گردید، ولی به دلیل ادعای مالکیت ایران بر بحرین از این مجمع الجزایر در قرارداد نامی برده نشد. بخش دوم، شامل منطقه ای بود که دو جزیره فارسی و عربی در آن واقع اند. در این بخش، ابتدا می بایست وضع مالکیت بر این جزایر روشن شود. دو دولت مدعی مالکیت بر هر دو جزیره بودند. این مشکل حل شد و ماده یکم قرار داد<sup>۱</sup> مرزی دو کشور، جزیره عربی را از آن عربستان سعودی شناخت و جزیره فارسی را در مالکیت ایران قرار داد. برای حل مشکل آبهای کرانه ای این دو جزیره نیز توافق شد که یک خط میانه، محلی در فاصله ۱۳ مایلی این دو جزیره، در نظر گرفته شود، آن گونه که آبهای واقع میان این دو جزیره به دو نیم برابر تقسیم گردد.

مشکل ترین بخش این مرز دریایی، بخش سوم یا بخش شمال غربی است که به دلیل وجود ذخایر نفتی و موقعیت ویژه جزیره خارک پیچیدگی خاصی پیدا کرده بود. دولت ایران امتیاز اکتشافات دریایی را بر اساس ضمیمه شدن جزیره خارک در خط کرانه ای سرزمین اصلی ایران در محاسبات مرزی به شرکتهای اکتشافی داده بود. در حالی که عربستان سعودی امتیاز اکتشافات را بر اساس خط منصف محاسبه شده از ساحل به ساحل اصلی دو طرف اعطا کرده بود. تفاوت عملی میان این دو نوع امتیاز اعطا شده ۶ مایل در ۱۲۰ مایل از



دریا بود که احتمال می رفت ذخایر نفتی بزرگی داشته باشد. برای حل این مشکل، راه به نسبت پیچیده ای در پیش گرفته شد که در خور توجه است. بر اساس این راه حل، نخست خارک جزو خط کرانه ای اصلی ایران به شمار آمد و خط کرانه ای خارک به عنوان نقطه آغاز محاسبه میان دو کرانه ایرانی و عربی مدنظر قرار گرفت. سپس، موقعیت خارک به طور کلی نادیده گرفته شد و نصف فاصله خارک تا کرانه اصلی ایران زمینه آغاز محاسبه گردید. این فرمول که در نوع خود بی نظیر بود، مرزهای دریایی را در آن بخش از خلیج فارس به طرف عربستان سعودی منحرف ساخت و بر منطقه دریایی ایران افزود. خط مرزی در بخش سوم، این مرزهای دریایی را به منطقه اتصال خط مرزی عربستان سعودی و کویت رساند.<sup>۹</sup>

قرارداد تنظیم شده بر اساس توافقهای بالا، در ۲۴ اکتبر ۱۹۶۸، در تهران به امضای دو دولت رسید و از ۲۹ ژانویه ۱۹۶۹ رسمیت یافته و به اجرا درآمد.

## ۲. مرزهای دریایی ایران و بحرین

بحرین تقریباً در میانه کرانه های جنوبی خلیج فارس (رو در روی کرانه های ایرانی) واقع شده است. مرز دریایی دو کشور تقریباً بخش میانی مرزهای دریایی در خلیج فارس شمرده می شود. ایران و بحرین مرزهای دریایی خود را در ۱۹۷۱، یعنی اندکی پس از بازپس گرفتن ادعای مالکیت بر آن جزایر از سوی ایران، تعیین کردند. قرارداد مربوط به این مرز در ۱۷ ژوئن ۱۹۷۱ به امضای دو دولت رسید و از ۱۴ مه ۱۹۷۲ به اجرا درآمد.<sup>۱۰</sup> این مرز ۲۸/۳ مایل دریایی طول دارد و نقطه پایانی غربی آن با نقطه آغازین مرز ایران و عربستان سعودی برابری دارد، در حالی که نقطه پایانی شرقی آن با نقطه آغازین مرز دریایی ایران و قطر برابر است. در بخش شرقی، نقطه دقیق گردش تعیین نشده است؛ چرا که نقطه پایانی مرز دریایی تعیین نشده است. این خط مرزی اساساً روی اصل خط منصف نسبت به دو کرانه تعیین شده است، ولی در عمل اندکی به سوی کرانه های ایرانی نزدیک تر می شود. به عبارت دیگر، نقطه های پایانی این مرز دریایی میان ۵ تا ۱۰ مایل دریایی به کرانه های ایرانی، نه کرانه های بحرین نزدیک ترند.

## ۳. مرزهای دریایی ایران و قطر

ایران و قطر مرزهای دریایی خود را در ۱۹۶۹ تعیین کردند. این خط مرزی ۱۳۱ مایل دریایی طول دارد و در بخش میانی خلیج فارس در جهت شمال غربی - جنوب شرقی واقع شده است. محل دقیق نقطه پایانی این خط مرزی در بخش شمال غربی تا تعیین مرزهای دریایی قطر و بحرین نامشخص باقی خواهد ماند. در بخش جنوب شرقی، نقطه پایانی این مرز

با نقطه آغازین خط مرزی قطر و امارات متحده عربی (ابوظبی) که تعیین شده و خط مرزی ایران و ابوظبی که تعیین نشده است، برابری پیدا می کند. قرارداد مربوط به این مرز دریایی در ۲۰ سپتامبر ۱۹۶۹ به امضای ایران و قطر رسید و از ۱۰ مه ۱۹۷۰ به اجرا درآمد.<sup>۱۱</sup> این خط مرزی بر اساس خط منصف به نسبت موقعیت دو کرانه و با احتساب کرانه های اصلی دو کشور تعیین گردیده و موقعیت جزایر دو کشور در این محاسبات نادیده گرفته شده است. در بخش شرقی، ایران و دوبی قراردادی را در ۱۴ اوت ۱۹۷۴ امضا کردند که در ۱۵ مارس ۱۹۷۵ در ایران تصویب شد، ولی به تصویب امارات متحده عربی نرسید. این مرز دریایی ۳۹/۲ مایل دریایی طول دارد و از سه خط مستقیم و یک خط منحنی میان پنج نقطه گردش تشکیل می شود. خط منحنی این مرز دریایی بین نقطه گردشهای ۳ و ۴ واقع شده است. علت انحنای آن نیز محاسبه ۱۲ مایل آبهای کرانه ای جزیره ایرانی سیری است.

#### ۴. مرزهای دریایی ایران و عمان

تنگه هرمز آبراه ای باریک و خمیده شکل است که خلیج فارس را از راه دریای عمان به اقیانوس هند متصل می کند. این تنگه حدود ۱۰۰ مایل دریایی طول دارد. کوتاهترین فاصله میان سرزمینهای ایرانی و عمانی ۲۱ مایل است که بین جزیره ایرانی لارک در شمال و جزیره عمانی قوین بزرگ در جنوب تنگه هرمز محاسبه می شود.

قرارداد مرزی ایران و عمان در ۲۰ ژوئیه ۱۹۷۴ امضا شد و از ۲۸ مه ۱۹۷۵ به اجرا درآمد. براساس این قرارداد، خطر مرزی تعیین شده میان دو کشور، از شمال دریای عمان تا شمال خاوری خلیج فارس، ۱۲۴/۸ مایل دریایی طول دارد و از ۲۱ نقطه گردش تشکیل می شود. این خط مرزی، در حقیقت، خط منصف تنگه هرمز است که با در نظر گرفتن خط مرزی کرانه های دو کشور در شمال و جنوب تنگه هرمز تعیین گردیده، نسبت به کرانه های یادشده فاصله ای برابر دارد. تنها استثنای موجود، مربوط به منطقه ای به طول ۱۵ مایل دریایی، میان جزیره لارک (ایرانی) و جزیره قوین بزرگ (عمانی) است که آبهای کرانه ای ۱۲ مایلی دو کشور تداخل پیدا می کنند.

بر خلاف دیگر قطعه های مرز دریایی تعیین شده در خلیج فارس، در تنگه هرمز همه جزایر ایرانی و عمانی مورد توجه قرار گرفته و خط کرانه ای دو کشور از خط کرانه ای جزایر دو کشور در شمال و جنوب محاسبه شد. به این دلیل و به خاطر رعایت ۱۲ مایل آبهای کرانه ای این جزایر، بویژه جزیره ایرانی لارک، تداخل یادشده پیش آمد و محاسبه حدمیانة این تداخل سبب انحنای بخش یادشده از این مرز گردید.

ژرفای آب در محل خط مرزی بین ۱۸۰ تا ۳۳۰ پا (۳۱ تا ۹۹ متر) بوده و راههای عبور نفتکشهای سنگین در بخش جنوبی این خط مرزی تعیین شده است. نقطه گردشهای این خط مرزی از خلیج فارس آغاز شده، در دریای عمان پایان می گیرد. نقطه گردشهای پایانی این مرز در هر دو دریا رسماً تعیین نشده است. دلیل این امر نیز تعیین نشدن مرزهای دریایی بین عمان و امارات عربی متحده در دو انتهای مرزهای دریایی ایران و عمان در خلیج فارس و دریای عمان است.

از آنجا که این مرز دریایی در اوج درگیری نظامی ایران به سود دولت عمان در ظفار تعیین شد، دولت عمان موافقت کرد که گذشته از تعیین مرزهای دریایی دو کشور در تنگه هرمز، قرارداد دیگری با ایران امضا کند که به موجب آن دو دولت به همکاری مشترک برای حفظ امنیت تنگه هرمز متعهد شوند. از آنجا که عمان در آن هنگام توان مشارکت عملی در این کار را نداشت، ایران به موجب قرارداد امنیتی تنگه هرمز با عمان، تنها حافظ امنیت تنگه شناخته شد.

## ۵. مرزهای دریایی ایران و امارات عربی متحده: جزایر تنب و

### ابوموسی

#### تنگه هرمز

تنگه هرمز که خلیج فارس را از راه دریای عمان به اقیانوس هند پیوند می دهد، امتداد بلندیهای جنوب ایران به جزیره مسندم را بریده است. بدین ترتیب، تنگه هرمز یک فرورفتگی زمین شناسی است که از شمال به ایران و از جنوب به بخش شمالی کشور عمان (شبه جزیره مسندم) محدود می شود. فاصله میان جزیره ایرانی لارک در بخش شمالی و جزیره عمانی قوین بزرگ در بخش جنوبی، باریک ترین نقطه این آبراهه شناخته می شود که ۲۱ مایل دریایی است.

راه عبور نفتکشها تا ۱۳۵۷ (۱۹۷۹) از میان جزیره عمانی قوین کوچک و کرانه های رأس مسندم می گذشت. در آن سال، دولت عمان خواستار تغییر این مسیر شد؛ چرا که حفاظت از سلامت کشتیرانی میان صخره های آن جزیره و صخره های کرانه ای رأس مسندم غیر قابل تضمین بود. راههای کشتیرانی جدید تنگه هرمز که از ۱۳۵۷ از سوی سازمان مشاورت دریایی بین المللی (IMCO) در نظر گرفته شد، از میان جزیره عمانی قوین بزرگ و خط مرزی دریایی ایران و عمان می گذرد. این مسیر از دو کانال تشکیل می شود که هر یک، یک مایل دریایی پهنا (به اضافه یک مایل دریایی منطقه امن در فاصله میان دو کانال)، دارد.

## پاورقی ها :

1. Jean Gottmann, "Geography and International Relations", *World Politics* 3, 1951, pp. 153-73.
2. Richard Hartshorne, "The Functional Approach in Political Geography", *Annals, Association of American Geographers* 40, 1950, pp. 95-130.
3. S. B. Jones, "A Unified Field Theory of Political Geography", *Annals, Association of American Geographers* 44, 1954, pp. 111-123.
4. Saul B. Cohen, *Geography and Politics in a World Divided*, 2nd ed., (New York: Oxford U.P., 1973)
5. Saul B. Cohen, "The Emergence of a New Second Order Power in the International System", In *Nuclear and Near-Nuclear Countries*, (Marwah, Schulz: Cambridge, MA, 1976), p. 20.
- ۶ . رادیو قاهره، به نقل از وزیر خارجه مصر (۲۷ ژوئن، ۱۹۹۱) آن گونه در شماره مسلسل ۴۲ (شماره ۷) *The Echo of Iran* (Jan., 1991) منعکس شد.
- ۷ . پیروز مجتهدزاده، در مصاحبه با رادیو بی بی سی (بخش فارسی)، بولتن خبری، (۲۲ آوریل، ۱۹۹۳).
- ۸ . ترجمه رسمی این موافقتنامه به انضمام یک نقشه در *The official translation of this agreement together with a map, appears in 8 International Legal Materials 493-496, (1969)* منتشر شده است.
9. Limits in the Sea, No. 94, Continental Shelf Boundaries, the Persian Gulf, United States Department of State, Bureau of Intelligence and Research, (September 11, 1981), p. 7.
10. Limits in the Sea, *op,cit., p. 3.*
- ۱۱ . برای آشنایی بیشتر با جغرافیای سیاسی تنگه هرمز نگاه کنید به :  
Pirouz Mojtahed- Zadeh, *Political Geography of the Strait of Hormuz*, (Middle East Centre Publications, SOAS, University of London, 1991).